

ابلیس در آینه .

من در آینه کی را می بینم ؟
این که از آینه بمن چشم دوخته است ، چقدر شبیه خود من است ...
براستی خود من کی استم ، من کیم ؟؟
شاید دیگران در شناخت من اشتباه نمایند ، اما من به خطا نمیروم ، من خودم را نیک می شناسم ، « من آن بلای استم که روزگار بخود ندیده » من از آن بی وجدان های روزگارم ، من یک آدمک بی آبروی دیده پاره ام ، من موجود بی پدر و مادر گشته ام ، من فاقد هویت استم ، نمیدانم بچه های من به نام کدام پدر تکیه میکنند ؟
پدري که هیچ چیز ندارد ، نه شرف و نه اصلیت و ... در اصل من آدم نیستم ، زیرا از خانواده آدم و آدمیت عاق شده و دور افتاده ام ، آنهم بخاطر کارکرد هایم ، مگر « سعدی » بزرگ نگفته است : « تو **کزمحنت دیگران بی غمی --- نشاید که نامت نهند آدمی** » من بفکر محنت و غم کس نیستم ، من خودم مایه مصیبت استم و هر لحظه برای غمزدگان غم میافزایم ، من در زندگی ام همیشه نقش بازی کرده ام ، من بازیگر بی همتا استم ، میدانید چرا اینقدر (من - من) میگویم ؟ چون می بینم که فقط (من) استم و دیگران هیچ ، من با واژه (ما) در تضادم ، هیچ آشنا نیستم ، بلی ، من نقش های زیادی را در زندگی ننگین خود بازی کرده ام ، نقش سردار شاه پرست ، جمهورخواه دوآتشه ، خلقی «سرخ» ، پرچمی اشراف زاده ، مجاهد سرسپرده ، طالب وارد شده ، حتا نقش تکنوکرات ، بیروکرات و دموکرات را نیز در این سیستم جدید بازی کرده ام ، من همان (شجاع الدوله) استم ، بلی همان شاه شجاع که تا کنون دهها بار در روزگار تجاوز و اشغال افغانستان توسط بیگانگان در خدمت آنها و برای فراهم نمودن زمینه های بیشتری برای متجاوزین نقش خود را در صدا و سیمای منفورترین و طنفروشانه مزدور («چپ» و راست) در عرصه های مختلف بازی کرده ام ، نقش های نفرت انگیز را ، چرا نفرت انگیز باشد ، در اصل دنیا نفرت انگیز و فاسد است ، یعنی من آنرا فاسد ساخته ام .
زرنگ کسی است که گلیم خود را از آب برون بکشد ، مرد استی ازین نابسامانی ها ، ازگیر و دار این هنگامه ها خودت را نجات بده ، زنت را ، بچه هایت را نجات بده ، لازم نیست در فکر تحول باشی ، تحول ، دموکراسی ، ترقی ، انقلاب ، مبارزه ، مردم ، وطن ، انسانیت ، وجدان و چه و چه همه چتیاست است ، میفهمی چتیاست ، تنها کافی است که زندگی کنی ، آنهم به هر شکل ممکن و به هر پستی که لازم باشد ، حتا بقیمت خون یک ملت و ویران کردن یک کشور ، سعی داشته باش از آب خیت ماهی بگیری ، ماهی های کلان ، کلان ،

اگر هم آب خیت و گل آلود نباشد ، آنرا با دسیسه ، توطئه ، با فریب و ترفند خیت و گل آلود بساز ، فقط کوشش کن چیزی برای خود بسازی ، سعی نما بدور خود حصار ایجاد نمایی تا در آنجا آرام ، خشنود و مصئون باشی ، حصار چو آسمانخراشی ، پلازایی ، شرکتی ، بانکی ، تانکی ، هوتلی ، رستوران و کافه بی ، موزیکی ، گیلاسی ، عشقی ، سکسی یک چیزی ، و باز اگر یکرزمثل خر بمیری (دور از جان خر) مهم نیست ، نه بلکه درست نگفتم تو مرگ طبیعی نداری ، تو حتا نمی توانی خود گشی نمایی ، زیرا فاقد این شرافت میباشی تورا مثل یک موش مودی می گشند و از تو چیزی در ذهن نمی ماند ، زیرا تو آدمک بدون گذشته و آینده استی تو فقط در حال زندگی کردی و بنرخ روز نان خوردی ... اما باش یک گپ ، از تو در تاریخ یاد خواهند کرد ، نام تو برای همیشه در تاریخ با خط درشت و سیاه نوشته خواهد شد « **خاین بوطن ، خاین ب مردم** »

فکر میکنم حالا دگر خودرا شناخته باشی ، تو همین حالا بیشتر از یک مرده چیزی نیستی ، موجودی که از هرگونه حرکت ، تحول و ترقی میترسد مرده است ، یک مرده بدنم

من چرا این حرفها را به خودم میزنم ؟ شاید وجدانم بیدار شده باشد و این صدای اوست؟! نه ، بابا کدام وجدان ؟ وجدان من سالهاست مُرده ، من در واقع وجدان ندارم ، پس اگر این ندای وجدان نیست ، چه است ؟ چرا من را شکنجه و آزار میدهد ، چرا از خودم می شرمم ، چرا زیاد خسته استم ، چرا از هر صدا و سایه بی میترسم ، چرا از مواجه شدن با صداقت و حقیقت خوف دارم ، چرا از محکمه مردم هراس دارم ، چرا ، چرا؟؟؟

کاش میتوانستم فرارکنم ، بکجا فرار کنم که آنجا حرفی از عدالت نباشد ، کجا بروم تا با غضب مردم روبرو نگردم ... کاش میتوانستم خودکشی نمایم ، افسوس ، این شرافت را هم ندارم .

گندیدگی وجودم بجای رسیده که خودم را منبع همه تضادها می بینم ، من «چپ چپم» ، راست راستم ، میانه رو و بیطرفم ، عقبگرا و تاریک فکرم ، من یک موجود پوپنک زده ام ، همه اینرا می فهمند ، زنگ زده ، کهنه ، قهقرایی و پوپنک زده ، من ضد نوآوری و دگراندیشی ام ، ضد انسان و انسانیت ، من از سازندگی و زیبایی نفرت دارم ، همانطور که خدا از من نفرت دارد ، خدا از هربی وجدانی نفرت دارد ، برو داشته باشد ، کدام خدا ؟ من برای خودم خدای نمی شناسم ، خالق من سود و سرمایه ، زور و قدرت است ، من مخلوق آنها استم ، من کار این دنیا را بکام خود فیصله میکنم ، حتا اگر لازم باشد جهان را به خون و آتش میکشانم ، باز در آن دنیا بگزار من را هزار بار به آتش جهنم بسوزانند .

می بینم که شما درحیرت اید و می پرسید : چرا من سربه نیست نمی گردم ، چرا گرفتار بلا های بی درمان نمی شوم ، چرا مصیبت هیچ جنگی دامان من را نمی گیرد ، چرا اولاد و خویش و تبار من تباہ

نمی شوند ، چرا گلیم غم در خانه من هموار نیست و دهها چرای دگر
فکر پریشان شمارا پریشان تر میسازد ، مطمئن باشید دنیا بامن و زور
بامن است ، من خودم سراپا مصیبتم ، مصیبت را هیچگاه مصیبت
نمیزند ، مصیبت بطرف کسی میرود که ضعیف است ، دنیا ضد آدم
ناتوان ، منفی باف ، معجزه خواه ، خرافات پسند ، خود برترین و
اتحاد شکن است ، و من همه این زمینه ها را فراهم میسازم تا شما
درگیر آن بوده نذره نذره آب شوید ، من نمیخواهم بچه های من منهدم
شوند ، آنها باید سردار همه باشند ، باهر شیادی و تدبیری که میشود ،
گرچه من آدمک حقیری استم ، اما میخواهم خون حقارت را از رگ
رگ وجود اولادم بشویم ، شاید هم با پول ، پول های غارت نموده ،
فکر میکنم لاف میزنم ، بلی ، من یک لافزن قهارم ، من خوش دارم
حرف بزنم ، حرف های بزرگ بزرگ ، گرچه آدمک کوچک و
ناچیزم ، من عقده حقارت دارم ، جنون حقیری ، از همین سبب است
که آلوده با فسادم ، من مفسد و گندیده استم ، این فساد روح من است
که شوق دارم تیرباران انسان و سنگسار را ، شلاق زدن ، توهین ،
تحقیر و بزدان انداختن را ، به آتش کشیدن شهرها را ، شکستن
استخوان وحدت را ، بخیه زدن لب ها و شکستن خامه ها را ببینم و
جشن بگیرم ، خوش دارم ملتی را به تباهی بکشانم و خون و خاکستر
بجا بگذارم

کسانی بمن روشنفکر میگویند ، من از آن روشنفکرانی استم که
نمبر عینکش عوضی است و دید روشن ندارد ، من خوب و بد رنگها
را از هم تفکیک کرده نمی توانم ، من در هر زمانی و نظر به دریافت
منفعت شخصی رنگها را باهم خلط کرده ام ، سرخ را با سبز ، سبز
را با سیاه و سیاه را با سفید ، با درهم آمیزی رنگها چهره سازی هم
کرده ام ، گهی صورت را دوتیغه تراشیده باکف و کالر (هورا)
کشیده داس و چکش را از خانه کارگر و دهقان دزدیده ام ، آنگاه من
چهار رُخ یک چهره را در آیین سیاست آکنده از خیانت و جنایت بحق
مردم و وطن نمایش داده ام ، (تره کی بودم و امین ، ببرک بودم و
نجیب) زمانی باگیسوهای دراز روی شانه و ریش پهن ، دستار یا
پکول بسر (الله اکبر) گویان ماه یکشبه و ستاره را از آسمان خدا و
تسبیح و سجاده را از مؤمن غارت کرده ام ، درین دور خیانت بوطن
و مردم (مجددی بودم و ربانی ، گلبدین بودم و ملاعمر) و صد ها
چهره سیاه و بدنام دیگر (مانند کرزی) تا امروز ... برای اثبات عمق
ردالت و عقاید رنگهارنگ خود در هر از گاهی با بیشرمی تمام روی
من ها کاغذ را سیاه نموده ام و در خور تمجید خود روزنامه ، رساله
و کتاب نوشته ام ، مهم نیست که چرند ، سفسطه و یا خلاف حقیقت
بوده باشد .

آیین اینطوری بمن نگاه مکن ، من از تو ، یعنی از خودم شرم ندارم ،
آخر چرا باید بشرمم ؟ شرم ، وجدان ، غیرت ، عزت ، افتخار ،
اعتماد به نفس ، غرور و چه و چه همه مُرده واژه های بی رنگی

اند که مردم در تنگنا مانده ، ضعیف و درمانده برای تسلی خاطر خود و رضامندی شخصیت متلاشی شده خود ابداع کرده اند به عبارت دیگر منی بی همه چیز زرنگ همیشه و در همه حال بشما تلقین مینمایم که داشتن چنین معنویات با ارزشتر از مال و منال دنیا است ، گرچه برآستی چنین است ، مگر من با شیادی میخوام فکر شما را به آنطرف معطوف نمایم تا متوجه خیانت ها و جنایت های من نشوید ، و با این حرامزادگی بار بار نان تانرا از دهن تان چور نموده ، حق تان را پایمال نموده ، آزادی های تانرا در بند کشیده ، خاک تانرا با قدوم بیگانه ها ملوث ساخته و مرده تانرا بی کفن و متلاشی شده با بمب های انتحاری روی دست های تان گذاشته ام .

اینرا میدانم که باوجود تمام این گپ ها ، باز هم شما با چنگ و دندان ، قلم و قدم بی هراس و سرسپرده سنگر مقاومت را گرم نگه میدارید و برای بدست آوردن حق و آزادی بی امان مبارزه مینمایید حتا اگر به قیمت جان خودتان و اولادتان تمام شود ، میدانم که باعث بیداری شما و احساس تان بیداری وجدان تان است . میدانم هرکس نحوه زندگی کردن خود را انتخاب مینماید ، شما آنطوری و من اینطوری ، اینکه کی روسیاه و ترسو است کور هم می فهمد .

میدانم که بار بار در درازنای تاریخ بنام کثیف من تفو خواهید کرد ، برو بابا بکنید ، من و امثال من را زیر انبار تفو مدفون بسازید ، آخرش چه ؟ باز در دور دیگر من تاریخ را مینویسم ولو دروغ ، اما مینویسم به نفع و افتخار خود و تبار خود ، چرا تعجب میکنید ؟ مگر قبل ازین دیگرانی از قماش من تاریخ دروغ ننوخته اند ؟؟

و شما سالها از جوانی تا پیری با همان تاریخ و افتخارات کاذب دلمشغولی نداشته اید ؟؟؟ مطمئن باشید تا ما حرامزاده ها باشیم کار مردم و وطن زار است .

در آخر میخوام بگویم که من یگانه خاین بمردم ، آرمانشان و زادگاه شان نیستم ، همتا های من در سراسر دنیا پراکنده اند که بخاطر منافع خود با وسایل و ذرایع ممکن هر نوع آزادی و کرامت انسانی را نابود میسازند ، نیروی نظامی ، شبکه های استخباراتی و دستگاه مسموم سازی و تفتین ما برای مسخ نشان دادن عقاید و باور مردم یا سوء استفاده از آنها به اساس جهل ، نادانی و خوشباوری توده ها در سراسر جهان فعال است ، گاهی بنام استعمار ، زمانی بنام دموکراسی و وقتی زیر عنوان کمک ، بازسازی و همراهی اینجا و آنجا دنیا را با اشغال و تجاوز تاراج مینماییم ... من یکی از آنها استم که در کشور خود زمینه دخول نیروهای اشغالگر را فراهم میسازم ، حتا اگر بقیمت بربادی همه نهاد های مادی و معنوی تمام شود .

(من آن بلای استم که روزگار بخود ندیده ، من ابلیس نشسته بر آینه استم)

